**ندای قرآن و سنت**

**نویسنده: عبدالله ربانی**

مقدمه:

همه جا سخن از انحطاط، پراکندگی و ضعف مسلمان ها است، و مصلحان هریک به نوبه خویش برای رفع این مشکل و ایجاد وحوت و همبستگی میان صفوف امت اسلام، سعی و کوشش داشته و دارند.

در مورد علل و یا علت ضعف و یا انحطاط مسلمین، نظرات مختلفی ارایه شده است، همچنین برای بیرون آوردن مسلمانان از این وادی ملهک و جهت ایجاد وحدت و یک پارچگی آنان، راه حل های گوناگونی پیشنهاد شده و می شود.

اما اگر با اخلاص و دلسوزی به تجزیه و تحلیل قضایا و مشکلات امت اسلامی پرداخته شود، اهل بصیرت به راحتی تشخیص خواهند داد که:یگانه عام ضعف و انحطاط امت اسلامی، پشت کردن به کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد؛ و تنها علاج آن در تمسک به ریسمان خدا: (حبل الله) قرآن و سنت و بازگشت به آن نهفته است.

بدعت، خرافات، شرک و اوهام پرستی به طرز وحشتناکی دامن گیر جوامع اسلامی شده است و متاسفانه بسیاری از مسلمانان، در امر عقیده و احکام، پشت به سوی این دو منبع ضلال شرعیت نموده، و به آراء و افکار و وارداتی صوفیّه، متکلمین و دیگران روی آوردند. به گونه ای که اگر نص صریحی از کتاب خدا و سنت پیامبر ( ص) برای آنان خوانده شود، به هیچ وجه حاضر نخواهند شد، قول بزرگ و یا دستور امامِ مذهب خویش را در مقابل در مقابل قول و دستور خدا و رسولش ترک نمایند .

کتاب های که توسط برخی از علمای مذاهب نوشته شده است از اهمیت فوق العاده ای بر خوردار می باشد، تا جای که برای اثبات مسئله ای که حکمش در یکی از این کتاب ها بیان شده است لزومی نمی بیند که آیه و یا حدیثی جستجو نماید .

اما اگر در مورد مسئله ای آیه و یا حدیثی مطرح شود فوراً آن را به کتاب فقهی مذهب ارجاع داده و موازنه می کنند اگر با حکم بیان شده در کتابشان موافقت داشت، که حرفی نیست! ولی در صورت عدم توافق به راحتی می گویند: این آیه یا حدیث مطلق به مذهب ما نیست!! به عنوان مثال: کتاب «رد المختار علی الدر المختار» معروف به « شامی» معتبرترین کتاب احناف، در احکام محسوب می شود. مفتیان در پایان حکم هر مساله، قطعه ای از عبارت این کتاب را به عنوان دلیل می آورد شما اگر به فتاوای معاصر احناف مراجعه کنید به وضوح در خواهید یافت که بعد از هر مساله، ماخذ آن ( شامی، فتاواری هندیه و....) مرقوم شده است، ولی در هیچ فتوای یا فتاوای نخواهید یافت که بعد از ذکر مساله ای حدیث صحیحی از صحیح بخاری یا صحیح مسلم یا کتاب دیگری نوشته شده باشد!!

نظام درسی بسیاری از مدارس دینی هندوستان، پاکستان و بلوچستان دلیل روشنی بر مدعای ما است. در این مدارس چندین سال، فقه و فتوا می خوانند، ولی قرآن، علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و علوم حدیث در برنامه های درسی آنان جایگاه شایسته ای ندارد. حتی خود اساتید با علوم قرآن و حدیث، آشنایی چندانی ندارندريال با روش تصحیح و تضعیف احادیث، جرع و تعدیل، ناسخ و منسوخ، و علم رجال و از این قبیل مباحث کاملاً بیگانه اند!

لقب «شیخ الحدیث» متاسفانه به کسی اختصاص دارد که توانسته باشد در ظرف نه ماه کتب ششگانه و چندین کتاب دیگر را بخاطر تبرک برای طلاب به اصطلاح «دوره حدیث» ورق گردانی کرده باشد و در پایان جلسه ای بنام «ختم بخاری شریف» را با هزینه های میلیاردی برگزار نموده و مراسم عمامه گذاری به راه اندازد!!! «ذالک مبلغهم من العلم» اینک این رساله کوچک ولی پر محتوا را خدمت جویندگان راه حقیقت تقدیم می دارم و امیدوارم مشعلی هر چند کوچک در آغاز مسیر قرآن و سنت باشد و این مطلب را خاطر نشان سازد که وحدت اسلامی و اقتدار ملت اسلام یک راه بیش ندارد، و آن هم عبارت است از: « بازگشت و تمسک به کتاب خدا و سنت رسول الله .

اسلام دینی است پویا که همواره پیروانش را به بهره گیری از علم و دانش و تحقیق و جستجو امر می کندريال و رکود و جمود فکری را شدیداً نکوهش کرده است.

استنباط و اجتهاد در پرتو کتاب الله و سنت رسول الله برای واجدبن شرایط، امری است ضروریريال که متاسفانه بعد از قرون سه گانه اول به علت سهل انگاری و کم همتی مسلمانان به تدریج رخت بر بست، و تقلید کورکورانه جایگزین آن گردید.

شاه ولی الله دهلوی معتقد است که: « پدیده تقلید مذهبی، بعد از قرن چهارم هجری میان مسلمانان رواج پیدا کرده است. او به نقل از عز الدین ابن عبدالسلام می نویسد : در خیر القرون، مردم بدون اینکه از فردی خاصی پیروی کنند، مسائلشان را از علمای معتبر جویا می شدند، و هیچ کسی با دیگری نزاع پیدا نمی کرد تا اینکه مذاهب و مقلدین متعصب پدید آمدند، آنها با آنکه می دانند در برخی از مسائل دلیل مورد اعتمادی ندارند، باز هم آنچنان از او دفاع و پیروی می کنند، که گویا پیامبری است که از جانب خدا فرستاده شده است.[[1]](#footnote-1)

همه باید بدانند که هیچ یک از ائمه اربعه برای خود، مذهبی نساخته و از مردم دخواست ننموده است که که از او تقلید کنند، بلکه عکس قضیه صادق است، یعنی: ائمه بزرگوار همواره مردم ار از تقلید و پذیرفتن سخنانشان بدون دلیل منع می کردند.

امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی می فرمایند: « بر کسی جایز نیست بدون اینکه دلیلم را بداند بنابر سخنانم فتوا دهد»

در جای دیگر فرمودند «این رای نعمان است اگر کسی بهتر از آن را اورد باید بپذیرید»

یا در جای دیگر ایشان می فرمایند « اذا صح الحدیث فهو مذهبی» ( حدیث صحیح مذهب و راه من است.

امام مالک رحمه الله می کوید: سخن هرکسی را میتوان پذیرفت یا رد کرد، بجز سخنان رسول الله که باید همه سخنان ایشان را باید پذیرفت.

امام شافعی رحمه الله می فرمایند: « حدیث صحیح مذهب من است»

و یا در جای دیگر می فرمایند : « هر جا دیدید قول من بر خلاف پیامبر است، یقین بدانید، که عقلم را از دست داده ام»

و همچنین می فرمایند: « سخن هیچ کسی بجز سخنان رسول الله حجت نیست»

امام احمد می فرمایند: « نه از من تقلید کن، نه از مالک و نه از اوزاعی و نخعی و دیگران، از آنجا که آنها گرفته اند ( کتاب الله و سنت رسول الله) شما هم بگیرید.

شاگردان راستین ائمه بعد از وفات اساتیدشان، بصورت عملی نشان دادنتد، که مقلد کورکورانه آنها نیستند بلکه پیرو حق و حقیقت اند.

چنانکه بهترین شاگردان امام ابو حنیفه رحمه الله یعنی امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله هنگامی که بعد از وفات استاد خویش، عازم مدینه شدند و در آنجا با امام مالک رحمه الله ملاقات و از ایشان کسب فیض کردند، در بسیاری از مسائل که دلایل قوی تری را دریافت نمودند فتوای استاد خویش را در مقابل حدیث پیامبر به دیوار کوفته و گفتند: اگر استادمان زنده می بود لابد در این مورد از رای قبلیش رجوع نموده و ادله صحیح را می پذیرفت.

این دو بزرگوار در ثلث (یک سوم ) مذهب با استاد و امام خویش مخالف هستند.

امروز کوته فکرانی هستند، که اگر حدیث صحیح مخالف قول امامشان آورده شود می گویند مگر امام شافعی رحمه الله و امام ابو حنیفه رحمه الله این حدیث را ندیده و یا نخوانده بودند؟! اکنون تو از آنان دانا تر شدید و به آن پی بردید؟؟!!

اینها اگر در زمان ابو یوسف و محمد رحمهما الله را در می یافتند، یقینا به آنها نیز همین سخن را می گفتند.

در پاسخ اینها باید گفت:

اولاً: این حدیث شاید به امام نرسیده باشد، چون قطعاً در آن زمان حدیث به شکل کنونی تدوین، چاپ و تکثیر نشده بوده، و اکثریت قاطع احادیث در سینه ها قرار داشت،که دسترسی به آن فقط برای افرادی میسر بود که مشغله ای جز جمع آوری احادیث و سفر های طولانی برای این مقصد نداشتند.

ثانیاً: شاید این احادیث از طریق ضعیفی، به ایشان رسیده باشد که در آن صورت از پذیرفتن و عمل به آن معذور بوده اند.

ثالثاً: اینکه شاید ایشان برداشت دیگری از این احادیث داشته اند، چون قطعاً برداشت ها متفاوت است، و کسی هم شرعاً مجبور و مکلف نشده است که در دین و مسائل دینی از برداشت فرد خاصی پیروی نماید.

جهت توضیح بیشتر مطالبِ فوق باید عرض کنم که: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین و بقیه اصحاب بزرگوار پیامبر صل الله و آل و سلم که به مراتب اتز نظر علم و تقوا برا ائمه اربعه و دیگران برتری داشته و از یاران و همنشینان همیشگی آن حضرت بودند، در پاره ای از مسایل، احیاناً دچار اشتباه می شدند. و این خود دلیل این امر است که حتی صحابه پیامبر به همه احادیث آن حضرت آگاهی نداشتند، یعنی بر همه احادیث احاطه نداشتند؛ یا برخی را فراموش نمودند. چنان که از ابوبکر صدیق درباره میراث مادر بزرگ سوال کردند، فرمودند: «من در کتاب خدا و سنت رسول الله برای مادر بزرگ میراثی نمی بینم»

مغيره بن شعبه و محمد بن سلمه گفتند: در حضور ما آن حضرت سدس ميراث را به مادر بزرگ واگذار نمود. حضرت ابوبكر  فورا از رأي خويش رجوع نمود.[[2]](#footnote-2)   
  
حضرت عمر  فتوايي صادر نمود كه به موجب آن زن از خونبهاي شوهر خويش ارث نمي برد. ضحاك ابن ابي سفيان به ايشان اطلاع داد كه آن حضرت از خونبهاي شوهر به زن ارث داده است. حضرت عمر  با شنيدن حديث پيامبر فورا از فتواي خويش رجوع نمود.[[3]](#footnote-3)

همچنين حضرت عمر دربارة اينكه از مجوسيان جزيه بگيرد يا نه، متردد بود. چون در اين مورد از پيامبر چيزي به خاطر نداشت تا اينكه عبدالرحمن بن عوف حديث پيامبر «سنّوا بهم سنّة اهل الكتاب» (با مجوسيان مثل اهل كتاب رفتار كنيد.) را برايش خواند.  
خليفة سوم حضرت عثمان نمي دانست كه زن بيوه بايد در خانة شوهرش عده بگذراند، با اينكه در اين مورد حديثي از رسول الله  وجود داشت ولي به ايشان نرسيده بود.  
حضرت علي و ابن عباس رضی الله عنهم دربارة زن حامله اي كه شوهرش وفات نموده بود، فتوا دادند؛ كه از ميان دو عده (وضع حمل و سه ما و ده روز) هر كدام مدتش طولاني تر است همان را بگذراند، زيرا حديث پيامبر به آنها نرسيده بود كه دربارة «سبيعة اسلمي» فرموده بود عده اش وضع حمل مي باشد.  
 اين چند مورد به عنوان مشتي از خروار ارائه شد تا روشن گردد، كه در مواردي سنت پيامبر حتي به خلفاي راشدين و برخي از صحابه كه عالم ترين و پرهيزگارترين افراد امت بوده اند، نرسيده است يا رسيده ولي بعدا فراموش نموده اند. اين از يك طرف و از طرف ديگر مشاهده نموديم چگونه آنها بعد از دستيابي به سنت پيامبر، فورا از رأي و فتواي خويش رجوع كرده و به حديث عمل نمودند! اينك قضاوت به عهدة خود شماست، در صورتي كه ممكن است حضرت ابوبكر  و عمر در اظهار نظرشان پيرامون مسئله يا مسائلي دچار اشتباه شوند آيا ممكن نخواهد بود، چنين اشتباهي از ائمة اربعه يا كساني ديگر رخ دهد؟

در ثاني اگر چنين اشتباهاتي را نمي توان در علم و تقواي خلفاء راشدين نقص و عيبي تلقي نمود، آيا در صورت وقوع اشتباهي مشابه اين اشتباهات از يكي از ائمة اربعه و يا ديگران، عيب و ايرادي بر علم و تقوايشان وارد خواهد شد؟!  
بديهي است كه هيچ نصي در قرآن و حديث نيامده كه علم و اجتهاد را مختص ائمة اربعه دانسته و در آنها منحصر نمايد؛ صراحت كه هيچ، حتي اشاره اي هم در اين مورد نشده است. بلكه از لحـن اين آية قرآن فوق كل ذي علم عليم  و آيات ديگر قرآن چنين برمي آيد كه قرآن و سنت درياي بي كران علم و معرفتند لذا دانشمندان اسلامي و غواصان علم و دانش مي بايد همواره بدون هيچ محدوديت زماني و مكاني ، در ژرفاي آن غوص نموده و مرواريدهاي علم و دانش را از آن استخراج نمايند.  
از اين جهت احدي نمي تواند فهم قرآن و سنت و استفاده و استخراج از آنها را به زمان، مكان و افراد خاص اختصاص دهد، آنگاه بقية امت كاري جز تقليد بي چون و چرا، تبرك جستن و ورق گرداني نداشته باشند، و در عقيده و احكام غلام حلقه به گوش فلان بزرگ و امام باشند كه به هيچ وجه حق كوچكترين سرپيچي از دستوراتش را نداشته باشند و لو اينكه در موردي اشتباه كرده باشد.

ناگفته نماند كه قرآن و سنت را بايد طبق تفسير، توضيح و فهم سلف صالح فرا گرفت. ولي اين بدان معنا نيست كه يكي از آنها را تا حد تقّدس بالا برد، آراء و نظراتش را بدون دليل بر ديده گذاريم و از زحمات و آراء ديگران استفاده نكرد و همگي را كنار گذاشت. امروزه متأسفانه مشاهده مي كنيم كه بسياري از متنحفان فقط به اقوال، آراء و نظريات امام ابوحنيفه رحمه الله چنگ زده و به اقوال و آراء احمد بن حنبل، شافعي و مالك رحمهم الله هيچگونه توجهي ندارند، مگر آنان سلف صالح و پيشوايان اهل سنت نيستند؟ و بسياري از شافعي ها، حنبلي ها و مالكي ها نيز همين رويه را با ائمة سه گانة ديگر دارند!

و نه به اين معناست كه دروازة علم و اجتهاد و استنباط بسته شده است و نسل هاي بعدي نبايد جرأت هيچگونه اظهار نظر در مورد مسئله اي را نبايد داشته باشند.  
آنهائي كه به گمان خويش دروازة اجتهاد را بسته و قرآن و سنت را غير قابل ادراك و فراتر از فهم دانسته اند، موجب شده اند كه امت از اين دو منبع وحي فاصله گرفته و با آنها نا آشنا بماند، و به جاي آنها در هر دور و زمان به كتب يكي از علما كه چه بسا اين كتاب ها تر و خشك را در بر داشته و دارند روي آورده و محكم بدان چنگ بزنند.  
به عنوان مثال مرجع احنافي كه در عقيده ماتريدي هستند كتاب «شرح عقائد نسفي» تفتازاني مي باشد كه معجونيست از عقائد اهل سنت، روافض و معتزله. او خداوند را چنين تعريف مي كند: « نه جسم است، نه عرض است، و نه جوهر، نه بالاست، نه پائين، نه راست و نه چپ!»[[4]](#footnote-4) آيا به نظر شما با اين تعريف وجود خدا ثابت مي شود يا عدم وجودش؟! انصافا چنين تعريفي شايستة خداوند است؟

ولي قرآن و حديث براي خداوند، ذاتي بي چون و چرا معتقدند كه فراتر از مخلوقات و بالاي عرش است، « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى؛ خداوند رحمان بر عرش استيلا يافت»[[5]](#footnote-5). و با هيچ يك از مخلوقات در هيچ يك از صفات تشابه ندارد:« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‏ء؛ هيچ چيز همانند او نيست»[[6]](#footnote-6)

و در احكام، كوركورانه به رد المختار، فتاواي هنديه، هدايه و كنز الدقائق روي آورده و محكم به آنها چنگ زده اند بطوريكه آنها را مصداق كامل حق و حقيقت دانسته و اندكي انحراف از كتاب هاي مذكور را گمراهي محض مي دانند!  
بياد دارم كه يكي از علماي برجستة بلوچستان به نقل از استاد خود مي گفت: پدرش كه او نيز از علماي بنام بوده به فرزندش توصيه مي كند كه بعد از وفاتش «كنز الدقائق» را جهت ايصال ثواب برايش ختم كند؟!

جماعت تبليغ براي تبليغ و انتشار دين مبين اسلام به جاي استفاده از كتب حديث صحيح و معتبر سنت رسول الله مانند «رياض الصالحين» و غيره كتاب هایي مثل «فضائل اعمال» و «فضائل صدقات» شيخ محمد زكريا دهلوی را با خود حمل مي كنند كه اين دو كتاب مملو از احاديث ضعيف و احياناً موضوع و داستان هاي ساختگي و كرامات صوفيه مي باشند.

بدين صورت امت اسلام از قرآن و حديث دور نگه داشته شد، و قهراً تن به تقليد داد.  
خداوند، يك مذهب به نام «اسلام» و يك ملت، بنام «مسلمان» آفريد، بعدها ديگران چندين ملت و مذهب ساختند، شاعر در وصف اين ها چه زيبا مي گويد:  
دين حق را چهار مذهب ساختند رخـنـه در دين نبي انـداخـتنـد.  
و هر يك از اين مذاهب اسم و رسـم جداگـانه اي يافـت، كه طـبق فرمودة خداوند:« إِنْ هِيَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطان» نام ها و رسم هایي گذاشتيد كه از جانب خداوند هيچگونه دليل و مدركي برايشان نازل نشده است[[7]](#footnote-7).

شما در هيچ كتابي نمي توانيد بيابيد كه امام ابوحنيفه رحمه الله يا شافعي و مالك و احمد رحمة الله عليهم وصيت نمايند كه بعد از آنها مذهبي برايشان ثبت شود، اما عوامل مختلف از آن جمله تساهل مسلمين و توطئة دشمنان دانا و دوستان نادان را مي توان از جمله عواملي دانست كه دست به دست هم داده و اين مذاهب را ايجاد كرد.  
چه معركه هایي كه به نام مذهب بر پا نشد و چه احاديث دروغيني از قبيل « يكون في أمتي رجل اسمه النعمان و كنيته أبو حنيفة، هو سراج أمتي، هو سراج أمتي، هو سراج أمتي؛ در امت من، مردي خواهد آمد به نام نعمان و كنيه او ابو حنيفه است، او چشم و چراغ امت من است»[[8]](#footnote-8) و... كه ساخته نشد! در مورد جواز نكاح شافعي با حنفي و بالعكس، و پيرامون اقتداي حنفي پشت امامِ شافعي مذهب، و بالعكس، كتاها و مقالاتي نوشته شد.

مذهبي هاي متعصب چنان سرگرم مذهب و كتاب هاي مذهبي شدند كه قرآن و سنت به فراموشي سپرده شد. مذهب مصدر تشريع قرار گرفت، حلال و حرام را مذهبيون تعيين مي كردند.

تعصب به جایي رسيد كه در مسجد الحرام، چهار مصلي براي پيروان مذاهب اربعه وجود داشت، چون احناف فقط پشت سر امام حنفي، و شوافع و غيره نيز فقط پشت سر امام خويش نماز مي خواندند!!

شما اگر از مفتي يك مذهب سؤال كنيد كه قطرة خوني از بدنم چكيده است، حكم وضويم چه مي باشد؟ فورا از شما مي پرسد: داراي چه مذهبي هستيد؟ اگر شما بگوئيد حنفي؛ در پاسخ شما خواهد گفت: وضوي شما باطل است و اگر شما بگویيد: شافعي هستم، مي گويد: وضوي شما باطل نشده است، و اگر بگوئيد: مسلمانم و پيرو مذهب معيني نيستم بلكه فقط از قرآن و سنت پيروي مي كنم، در اين صورت پاسخي براي شما ندارد، چون مذهب شما برايش مشخص نيست !!

كسي نيست از اين مفتي سؤال كند چرا وضوي حنفي با خون باطل مي شود در صورتيكه وضوي شافعي همچنان باقيست؟!!

چرا با مسح ربع رأس، وضوي حنفي درست، و وضوي حنبلي نادرست است؟!  
چرا نماز جمعة احناف در روستا درست نيست، و نماز جمعة مذاهب ديگردرست ومقبول است؟! مگرنه اينكه قرآن می فرمایند: « فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقّ‏ِ إِلَّا الضَّلَال»[[9]](#footnote-9) حق يكي است و دو تا نمي شود؟

مگر علماي اسلام عاجزند از اينكه ميزگردي تشكيل داده و در مورد مسائل مختلف فيه، بحث و مناظره كنند تا به نتيجة مشتركي دست يابند؟ خداوند در اين آيه چه مطلبي را مي خواهد بيان كند؟ « يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلىِ الْأَمْرِ مِنكمُ‏ْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فىِ شىَ‏ْءٍ فَرُدُّوهُ إِلىَ اللَّهِ وَ الرَّسُول»[[10]](#footnote-10).  
اگر طبق تفسير برخي از مفسرين «اولي الأمر» را به معني فقيه بگيريم، آنگاه مفهوم آيه چنين خواهد بود كه «اختلاف فقها را به خدا و رسولش برگردانيد». كه مسلماً بعد از وفات آن حضرت  اين داوري برعهدة سنتش خواهد بود.  
متأسفانه امروزه مذهب موروثي شده است! كساني كه از پدر و مادري حنفي به دنيا آمده اند، قهراً و جبراً حنفي مذهب، و كساني كه پدر و مادرشان شافعي هستند، خودشان نيز شافعي مي شوند! تا به حال نشنيده ام كه بگويند: فلاني در خانواده اي شافعي مذهب به دنيا آمده است ولي با تحقيقات و مطالعاتش مذهب حنبلي يا حنفي را برگزيده و يا بالعكس. بدين صورت انسان ها مذهب را از شكم مادر با خود همراه دارند‌!

نبايد از نظر دور داشت كه امروزه بيش از يك میليارد مسلمان در دنيا وجود دارد؛ نبايد مغزها را كوفت و به زور تابع يك رأي و انديشه نمود، بايد به همه فرصت داد تا در چارچوب اسلام با يكديگر گفتگو نمايند و اهل فكر و رأي فكر و انديشة شان را ظاهر نمايند.  
مي بايست آراي فقهاي مختلف پيرامون مسئله اي مورد بررسي قرار گيرد آنگاه طبق دستور خداوند در ميزان كتاب و سنت موازنه شده، و آن را كه دليلش قوي تر است پذيرفت و جهت عمل به مردم ابلاغ نمود. سوء تفاهم ايجاد نشود، ما در صدد اين نيستم تا مردم را از بند مذهب بيرون آورده و به هواپرستي بكشانيم، هواپرستان كساني هستند كه بدون توجه به قوت و ضعف دلايل ، همواره در تلاشند تا راه هاي سهل و آسان را در پيش گيرند، خداوند در مورد آنها مي فرمايد: « أَ فَرَءَيْتَ مَنِ اتخََّذَ إِلَاهَهُ هَوَئه؛ هيچ ديده اي كسي را كه هوا و هوس خود را به خدایي گرفته است»[[11]](#footnote-11) ما در پي آنيم كه از ميان اقوال و آراي مختلف، صحيح تر و قوي تر پذيرفت شود. اين هواپرستي نيست بلكه عين حق پرستي مي باشد. خداوند در اين مورد مي فرمايد: « فَبَشِّرْ عِباد الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئكَ الَّذِينَ هَدَئهُمُ الله؛ مژده دهيد آن بندگانم را كه همه سخنان را مي شنوند و از بهترينش پيروي مي كنند آنها كسانى هستند كه خدا هدايتشان كرده »[[12]](#footnote-12) ما بسيار خوشحاليم از اينكه در برخي از كشورهاي اسلامي علماي بزرگ و متبحر كنفرانس تشكيل مي دهند، ودربارة مسائلي كه از آنها استفتا مي شود، آراي مذاهب چهار گانه را با دلايل هر يك از آنها بررسي كرده، سپس با توجه به قوت دلايل ارائه شده، رأي يكي از آنها را به عنوان رأي نهایي تأييد نموده و به مردم ابلاغ مي كنند، كه گاهي رأي صادر شده در مسئله اي مطابق با فقه حنفي و گاهي مطابق با فقه شافعي و... مي شود. اين عملكرد هر چند كه محدود است ولي به هر حال نويد بخش است.

شاه ولي الله رحمه الله مي گويد: «رد كردن و نپذيرفتن حديث صحيح به بهانة اينكه موافق با مذهب ما نيست، نفاق مذهبيون استدلال مي كنند كه ائمه در- خير القرون- مي زيسته اند و قطعا از نظر علم و تقوا بر ما برتري داشته اند؛ لذا تقليد از آنان بهتر و سالمتر خواهد بود!

در پاسخ به اين استدلال بايد گفت: اگر در اين مرزبندي هاي مذاهب، مزيت و خيري وجود مي داشت، چرا خود اهل خير القرون از آن محروم ماندند؟ و داراي اين مذاهب نبودند؟ و حداقل چنين مذاهبي را تأسيس و پايه گذاري نكردند؟ در آن زمان (خير القرون) مردم. مسائل ضروري و روزمره شان را از علماي مورد اعتماد جويا مي شدند، علما با استناد به كتاب خدا و سنت پيامبر و در صورت نيافتن حكمي در اين دو منبع، مطابق با آراء صحابه، به احكام و نيازهاي ديني مردم پاسخ مي دادند.  
بديهي است كه اين عملكرد مطابق با دستور خداوند انجام مي گرفت، چنانكه خداوند مي فرمايد: « فَسَْلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُون بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُر؛ اگر شما نمي دانيد از علما با دلیل و برهان بپرسيد» [[13]](#footnote-13)جالب اينجاست كه عده اي از اين همين آيه براي تقليد مذهبي استدلال مي كنند! بايد گفت چنين برداشتي از آية بالا كاملاً نادرست است، چون آيه از فردي خاص نام نمي برد بلكه از مفهوم آيه چنين بر مي آيد كه در هر زمان مردم مسائل و مشكلاتشان را از علماي مورد اعتماد و آگاه به كتاب و سنت جويا شده و حل كنند.

لذا ما در صدد آنيم كه نحوة عملكرد خير القرون را در جامعه گسترش داده، و امت اسلامي را از بدعتي كه پس از خيرالقرون پديد آمده و همواره پيامدهاي ناگواري داشته است، نجات دهيم.

و حماقتي آشكار است»[[14]](#footnote-14).

در اين باره گفتاري شيوا از امام مالك رحمه الله منقول است كه: « وَلَا يُصْلِحُ آخرَ هذه الأمة إلا ما أصْلَحَ أَوَّلَهَا؛ آخر اين امت جز با همان چيزي كه اول آن اصلاح گرديد، اصلاح نخواهد شد.»

چندي قبل با يكي از برادران همسفر بودم، وقت نماز ظهر فرا رسيد، پيشنهاد كردم نماز ظهر و عصر را طبق سنت، قصر و جمع نمائيم، يكي از دوستان مخالفت نمود و گفت: در مذهب ما جمع بين دو نماز وجود ندارد. گفتم: مگر مذهب شما با مذهب رسول الله  فرق دارد؟! مگر شما پيرو سنت آن حضرت نيستيد؟ بخاري و مسلم احاديث صحيحي نقل كرده اند كه آن حضرت در سفرها، نماز ظهر را باعصر، و نماز مغرب را با عشا جمع مي كرد.

گفت: اساتيد ما اين حديث را طوري ديگر ترجمه و توضيح داده اند. آنها معتقدند كه اين جمع، صوري و ظاهري بوده است، يعني آن حضرت نماز ظهر را در آخر وقت و نماز عصر را در اول وقت ادا نموده است. گفتم: سبحان الله! مگر اين حديث از متشابهات است كه نياز به توضيح و تأويل داشته باشد؟!

با صراحت و وضاحت كامل بيان شده است كه آن حضرت، نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر يا به صورت جمع تأخير در وقت عصر و نماز مغرب و عشا را نيز گاهي در وقت مغرب و گاهي در وقت عشاء ادا نموده است. وقتي از ابن عباس رضی الله عنه سؤال شد: چرا پيامبر دست به چنين عملي زده است؟ ايشان پاسخ داد: آن حضرت  بخاطر رفع حرج از امتش چنين كرد. ولي اگر طبق فرمايش دوستمان بخواهيم جمع مورد نظر وي را اعمال نمائيم، نه تنها حرج از بين نمي رود بلكه بيشتر هم خواهد شد، فرض كنيد مسافران يك اتوبوس مي خواهند نماز ظهر و عصر يا مغرب و عشا را به صورت جمع صوري ادا كنند، همه بايد چشم به خورشيد و افق دوخته و منتظر فرارسيدن آخر وقت باشند، كه علي رغم اختلاف سليقه ها و نظرات، مسلماً تعيين و تشخيص آخر وقت مشكل خواهد بود، بر فرض توافق، نماز اول را ادا كرده، سپس مقداري منتظر بمانند تا وقت نماز بعدي داخل شود، كه قطعا در تشخيص درست آن نيز اختلاف به وجود خواهد آمد اينك قضاوت با خود شماست؛ آيا با اين همه قيد و بند انجام چنين جمعي به راحتي ممكن است عملا صورت گيرد؟ و آيا سهولتي كه آن حضرت  براي امتش در نظر گرفته بود، با اين نوع جمع تحقق خواهد يافت؟! خداوند مي فرمايد: « وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَج خداوند در دين براي شما هيچگونه حرجي قرار نداده است»[[15]](#footnote-15). خود برادران احناف هيچگاه ديده نشده اند كه بر جمع (صوري) عمل كنند، چون برايشان ممكن نيست؟!

روزي با يكي از دوستان، براي اداي نماز فجر وارد مسجد شديم؛ نماز اقامه شده بود و امام مشغول قرائت بود بنده فوراً به صف نمازگذاران پيوسته و اقتدا نمودم. دوستم در گوشه اي از مسجد، به خواندن دو ركعت سنت فجر مشغول شد!! بعد از تمام شدن نماز به ايشان گفتم: چرا در حاليكه فرض اقامه شده بود، شما به خواندن سنت ها مشغول شديد؟!  
پاسخ داد من مطابق مذهبم عمل كردم! گفتم آن حضرت در حديث صحيح مي فرمايد: « إذا أُقيمتْ الصّلاةُ فلاَ صلاةَ إلا المكتُوبه؛ زماني كه فرض اقامه شد نماز ديگري جائز نيست»[[16]](#footnote-16) آنگاه تو مي گوئي: مذهب چنين مي گويد! آيا دستورات پيامبر را با ميزان مذهب بايد سنجيد؟ يا اينكه دستورات و قوانين مذهب را در ميزان كتاب خدا و سنت رسول خدا ارزيابي نمود؟

آيا اين درست خواهد بود كه حديث پيامبر را به خاطر اينكه امام يا استاد ما از آن برداشت ديگري داشته، يا شايد به ايشان نرسيده باشد؛ ديده و دانسته و ترك كرده و به راحتي از كنارش بگذريم؟ آنهم نه فقط با يك حديث بلكه با صدها حديث همين رفتار را داشته باشيم!

مگر خداوند اطاعت امام و استاد را بر ما واجب كرده است يا اطاعت پيامبرش را؟ خداوند مي فرمايد:

يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و لا تبطلوا أعمالكم (محمد/33) – (اي مؤمنان! از خدا و از پيغمبر اطاعت كنيد، و اعمال خود را باطل نكنيد). قطعا عملي كه مخالف با دستور پيامبر انجام گيرد مردود و باطل مي گردد.

1. فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم (نور/43)  
   (آنان كه با فرمان او مخالفت ميكنند، بايد از اين بترسند كه بلائي گريبانگيرشان گردد يا اينكه دچار عذاب دردناكي شوند).
2. و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضي الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبينا (أحزاب /36)  
   (هيچ مرد و زن مؤمن، در كاري كه خدا و پيغمبرش آن را مقرر نموده باشند اختياري از خود در آن كار ندارند. هر كس هم از دستور خدا و پيغمبرش سر پيچي كند، گرفتار گمراهي كاملا آشكاري مي گردد).
3. يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي و لا تجهروا له بالقول (حجرات/2)  
   ( اي كساني كه ايمان آورده ايد، صداي خود را از صداي پيغمبر بلندتر مكنيد، و همچنان كه با يكديگر سخن مي گوئيد، با او به آواز بلند سخن مگوئيد، تا ندانسته اعمالتان ضايع گردد).  
   وقتي كه خداوند نمي پسندد صداي كسي از صداي پيامبرش بلندتر شود، آيا خداوند مي پسندد كه قول و رأي كسي بر قول و رأي آن حضرت ترجيح داده شود؟
4. إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلي الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا و أولئك هم المفلحون (نور/51).  
   ( مؤمنان هنگامي كه به سوي خدا و پيغمبرش فرا خوانده شوند تا ميان آنان داوري كند، ( تنها يك سخن دارند‌ ) سخنشان تنها اين است كه مي گويند: شنيديم و اطاعت كرديم و رستگاران واقعي ايشان اند...  
   ( در اقرار به كلمة توحيد نيز همين پيمان را بسته ايم كه دستورات خدا و پيامبر را بدون چون و چرا بپذيريم. )  
   از ابن عباس  حكم مسئله اي را جويا شدند، در جواب گفت: پيامبر چنين فرموده است، حاضرين گفتند: ابوبكر و عمر در اينباره اينطور گفته اند، ابن عباس با عصبانيت گفت: «يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء أقول قال رسول الله و تقولون قال أبوبكر و عمر» مي ترسم از آسمان سنگباران شويد، مي گويم رسول الله  چنين فرموده است، آنگاه شما مي گوئيد: ابوبكر و عمر چنين گفته اند!

(رفع الملام عن الائمة الاعلام، تأليف علامه ابن تيمية)   
شاه ولي الله مي گويد: قرن هاي بعدي به تدريج فتنه ها بيشتر دامنگير جوامع اسلامي شد، تقليد رواج بيشتري پيدا كرد، امانت داري بيش از پيش از سينه ها رخت بربست، كار به جائي رسيد كه در عوض بحث و جستجو (پيرامون مسائل و احكام) بر اين گفته اكتفا نمودند  إنا وجدنا آباءنا علي أمة و إنا علي آثارهم مقتدون  (پدران ما بر ديني بودند وما از آنها پيروي مي كنيم) فإلي الله المشتكي .

انتظار ما از علماي اسلام كه وارثان برحق و راستين پيامبرانند، آنست كه با توكل بر خدا، آستين همت را بالا زده و با تمسك به «حبل الله» (قرآن و سنت) به پاخيزند و امت سرگشته و حيران را از منجلاب بدعات، خرافات و تقليد كوركورانه در بياورند؛ تا ان شاءالله موجبات وحدت واقعي فراهم شده و پرچم حاكميت اسلام بار ديگر برفراز قله هاي جهان برافراشته شود. باشد كه امت اسلام به ياري خدا مجد و عظمت گذشتة خويش را باز يابد.  
در آخر به عنوان «ختام مسك» مقاله ام را با اين جملات زيباي امام مالك رحمه الله به پايان مي رسانم:  
« لايصلح آخر هذه الامة إلا بما صلح به أولها » .   
آخر اين امت اصلاح نمي شود مگر با همان چيزي كه اول آن اصلاح گرديد.  
و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين ،،،

1. ) دهلوی،؛ شاه ولی اللله ، حجه اللله البالغه [↑](#footnote-ref-1)
2. - موطا امام مالك [↑](#footnote-ref-2)
3. - ترمذي [↑](#footnote-ref-3)
4. - شرح عقاید نسفی [↑](#footnote-ref-4)
5. - طه، آیه 5 [↑](#footnote-ref-5)
6. - شوری، آیه 11 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره نجم، آیه 23 [↑](#footnote-ref-7)
8. - تاريخ بغداد، ج13، ص336 [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره یونس، آیه 32 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره نساء، آیه 59 [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره جاثیه، آیه 23 [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره زمر، آیه 18 [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره نحل، آیه 43 [↑](#footnote-ref-13)
14. - شاه ولی الله دهلوی، حجة الله البالغة. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره حج، آیه 78 [↑](#footnote-ref-15)
16. - صحیح مسلم [↑](#footnote-ref-16)